

آیا جنگ مدام علنی است؟!؟

سید حسین زاکرزاده

دیدار

۳۱

ش ۱۳۸

کافی می‌دانند. در حالی که وقتی رنگ و لعاب این سریال‌ها و دیگر برنامه‌های همسو چشم‌بیننده را خیره می‌کند و داستان‌های جذاب و هدفمند آن سریال‌ها انسان را در خود فرو می‌برند، جایی برای برنامه‌های آبدکی و تاریخ گذشته رسانه ملی باقی نمی‌ماند! آیا بازیگران نخ‌نمایی که اوایل دهه هشتاد، شکوفا شده‌اند و تاریخ مصرف‌شان - خصوصاً در نقش و داستان‌های مشابه و تکراری - دارد می‌گذرد، می‌توانند جای بازیگران ماهر و متنوع آنور آبی را بگیرند؟ آیا هزینه‌های میلیاردی که صرف همین سریال‌های مثلاً طنز می‌شود را نمی‌شود جور دیگر خرج کرد؟ آیا هنوز خوراک مردم امروز ما همان داستان‌ها، همان آدم‌ها و همان لودگی‌های یک دهه گذشته است که زمانی جذاب بود، اما حالا به جای خنده حرص آدم را در می‌آورد؟! در آخر باید گفت که اگر سربازان و فرماندهان فرهنگی ما این‌گونه می‌اندیشند - که به حتم این‌گونه نیست - باید خود را در این جنگ مغلوب بدانیم و راهی برای فرار بیابیم و اگر هم این‌گونه نیست، فکری تازه باید کرد؛ به تازگی زمانه امروز.

دشمن است. کسی که تا به حال حتی خیال کاری مثل خیانت هم در ذهنش جایی نداشت، به یکباره و بدون این‌که خودش بفهمد و با دیدن چند سریال به ظاهر خانوادگی، چنان با این مسئله آشنا می‌شود که گمان می‌کند این عمل مسئله‌ای بسیار معمولی و ممکن است که اتفاق افتادنش در هر خانه‌ای حداقل پنجاه پنجاه باشد. نکته قابل توجه این‌جاست که این سریال‌ها در ابتدا آنقدر خانوادگی و بی‌مسئله! به نظر می‌رسند که هر خانواده‌ای به خود اجازه می‌دهد آن‌ها را دنبال کند. اما این سریال‌ها در واقع هدف خاصی را دنبال می‌کنند و به مرور اهداف‌شان را پیش می‌برند تا جایی که بیننده با همزادپنداری روانی، به ناگاه خودش را میان لوکیشن سریال می‌یابد و آن اتفاقی که نباید بیفتد، می‌افتد! این بود احوال یک طرف جبهه جنگ، اما بشنوید از سربازان این طرف! یعنی مسئولین فرهنگی و رسانه‌های خودی. کسانی که به نظر می‌رسد - امیدواریم این‌طور نباشد - جمع‌آوری دیش‌های ماهواره و جلوگیری از فروش سیستم‌های گیرنده و مقابله سیگنالی با این پدیده را

نمی‌دانم به مطلبی که می‌خواهم بنویسم، باید لب‌خند زد یا درد دلی‌ست که باید به حالش گریست؟! اما هر چه باشد مطرح کردنش بهتر از این است که با تغافل از کنارش رد شویم و به اما و اگرهای بی‌پایه خوشدل بمانیم... حقیقت این است که ما در جنگیم. جنگی که اگرچه بوی باروت و صدای شکستن دیوار صوتی‌اش را نمی‌توان به راحتی شنید؛ اما نتیجه مخربش را می‌توان در رفتار و کردار و گفتار جامعه و اطرافیان حس کرد. جنگی که نه فقط بر علیه کشور ما، بلکه بر علیه مقام کشورهای مستقل دنیا برپاست. جنگی که مهماتش زیباترین و دلپذیرترین صحنه‌ها و موسیقی‌هاست. جنگی که هنرمندان و متفکران - به معنای عام هنر و فکر - سربازان اصلی آن هستند. نه خونی می‌ریزند و نه خانه‌ای را تخریب می‌کنند (البته ظاهراً این‌طور است!) اما در اعماق ذهن و جان انسان‌ها نفوذ می‌کنند تا هر کس سرباز بی‌جیره و مواجب آن‌ها باشد. به هم ریختن شاکله خانواده و از بین بردن قبح مسائلی که تا دیروز حتی مطرح کردن‌شان بی‌عفتی بزرگی محسوب می‌شد، یکی از تاکتیک‌های اصلی

